

رویکردهای بین‌المللی از برخورد تا گفتگوی تمدن‌ها در پرتو جهانی شدن

احمد حکیمی پور

دانش آموخته دکترای علوم سیاسی دانشگاه ملی تاجیکستان

(تاریخ دریافت 93/4/7 - تاریخ تصویب 93/6/31)

چکیده

با تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و اضمحلال آن که به اعتباری هم شکست کمونیسم بود و هم شکست تئوری‌های غربی، دوران جنگ سرد به پایان رسید. از پی آن انگاره‌های سیاسی و دیدگاه‌های نظری متعددی در تلاش برای تبیین شرایط متحول و نوین بین‌المللی و ناظر بر فرآیند تغییرات جهانی سربرآوردند. تحلیل‌هایی که از وضعیت جدید ارائه می‌شد، همگی از این نقطه آغاز می‌گردید که فروپاشی شوروی به معنی پیروزی غرب است. از میان تحلیل‌های ارائه‌شده، دو نظریه توجه بیشتری را به خود معطوف کرد: یکی نظریه خوش‌بینانه فرانسیس فوکویاما بود که جهان آینده را نظامی تک‌قطبی و تحت سیطره لیبرال دموکراسی غرب می‌دید و نظریه دوم به هانتینگتون تعلق داشت که معتقد بود دنیای جدید به مرحله‌ای نایل آمده که در آن نه کشورها و سیاست‌پردازان، بلکه تمدن‌ها و فرهنگ‌سازان نقش‌آفرینان اصلی خواهند بود. اساس نظریه هانتینگتون بر این است که با پایان یافتن جنگ سرد، دوران نزاع ایدئولوژیک نیز خاتمه می‌یابد و عصر جدیدی آغاز می‌شود که مناقشه اصلی میان تمدن‌هاست. نظریه وی گرچه در مورد بسیاری از مسائل مهم جهان پاسخ‌گو نبوده، اما در مورد بسیاری از وقایع، نظیر جنگ‌های داخلی یوگسلاوی، ظهور بنیادگرایی مذهبی، نزاع‌های داخلی روسیه، تشدید درگیری‌های تجاری آمریکا و ژاپن و... توانایی چشمگیری از خود نشان داده است.

آمریکایی‌ها برای معماری «نظم جدید» و «رهبری بر جهان» در دوران «پسا شوروی» تلاش‌های زیادی انجام داده و هزینه‌های زیادی نیز متحمل شدند. ارائه نظریاتی چون «نظم نوین بین‌الملل»، «پایان تاریخ» و یا «جنگ تمدن‌ها» را می‌توان در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار داد. همچنین این مقاله به بررسی وضعیت جهانی پس از جنگ سرد می‌پردازد. در این بررسی از یک سو به روندهای جهانی در دوران پس از جنگ سرد به ویژه پس از یازده سپتامبر پرداخته شده و از دیگر سو تئوری‌های موجود جهت تبیین این وضعیت مورد واکاوی انتقادی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون، جهانی شدن، گفتگوی تمدن‌ها، نظام بین‌الملل.

شاید تا قبل از پدیدار شدن تبعات حادثه حملات یازدهم سپتامبر 2001 کمتر کسی به اهمیت تأثیر تئوری‌های سه قلوبی مهم جهانی بر تحولات تاریخ‌ساز آینده و آرایش نظام‌های جهانی پی‌برده بود. البته پیش از آن اندک نخبگان سیاسی مستقلاً که با پیشینه و جایگاه نظریه‌سازی «فرانسیس فوکویاما»^۱، «الوین تافلر»^۲ و «ساموئل هانتینگتون»^۳ آشنا بودند و تئوری‌های «پایان تاریخ و آخرین انسان»^۴، «موج سوم دموکراسی»^۵ و «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی»^۶ را با دقت و موشکافی تحلیل کرده به درک درستی از آنچه در آینده اتفاق می‌افتاد دست یافته و هشدارهایی را هم به جامعه جهانی داده بودند؛ اما ضعیف بودن سیگنال‌های این هشدار در مقایسه با حجم تبلیغات رسانه‌ای سردمداران نظم نوین، مانع هشیاری به موقع جهانیان گردیده بود. این نظریه‌پردازان با سه رویکرد تاریخی، صنعتی و تمدنی به پیش‌بینی و تبیین رابطه دولت‌ها با یکدیگر و نحوه برخورد و تقابل آنها در حال و آینده پرداختند اما آنچه که وجه اشتراک هر سه نظریه به ظاهر متفاوت از هم بود این است که آنها در نهایت به دنبال طراحی جامعه‌ای واحد با فرهنگ واحد و با حاکمیت واحد بودند و در نسخه‌ای مشابه غرب و فرهنگ حاکم بر آن را مناسب‌ترین می‌پنداشتند.

از این میان، هانتینگتون با نفی ایده‌ای که معتقد بود پایان جنگ سرد را می‌توان اتمام مناقشات سیاسی استراتژیک و ایدئولوژیک دانست و نظریه «رویارویی تمدن‌ها» را که به جنجالی‌ترین تئوری پایان هزاره دوم میلادی تبدیل شده را مطرح ساخت.

قبل از پردازش به موضوع اصلی مقاله، لازم است توضیحی پیرامون تمدن ارائه شود. تمدن را می‌توان، به شکل کلی آن، عبارت از نظمی اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی را می‌توان تشخیص داد که عبارتند از: پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی؛ سنن اخلاقی و در نهایت کوشش در راه بسط معرفت و هنر.

ظهور تمدن هنگامی امکان پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد، چه فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنج‌کاو و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می‌افتد و انسان خود را تسلیم غریزه‌ای می‌کند که او را به شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می‌دهد. (دورانت، 1376 ، 3)

شرط لازم وجود یک تمدن، وجود سیستم‌ها و سازمان‌هایی است که عوامل فوق توسط آنها به صورت نظام‌مند به منصفه ظهور رسیده باشد. اگر چنین سازمان‌ها و سیستم‌هایی محقق باشند، تمدن حقیقی است و وجود خارجی دارد و اگر چنین سازمان‌ها و سیستم‌هایی محقق نباشند،

-
1. Francis Fukuyama
 2. Alvin Toffler
 3. Samuel P. Huntington
 4. The End of History and the Last Man
 5. century Twentieth late the in democratization wave Third The
 6. The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order

تمدن وجود خارجی ندارد. اگر این سیستم‌ها در حد تئوریک وجود داشته باشند، ولی مجال عملی شدن را پیدا نکرده باشند، تمدن حاصل از آنها نیز در حد تئوریک بوده و تنها وجود ذهنی خواهد داشت.

از تعریف دقیق واژه فرهنگ به آسانی می‌توان دریافت که فرهنگ و تمدن، از حیث عناصر تشکیل دهنده، کاملاً مشابهند و فقط از حیث میزان تشبیت متفاوتند و بدین لحاظ فرهنگ عام‌تر از تمدن است.

هانتینگتون در تعریف تمدن می‌گوید: «تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است. تمدن هم با توجه به عناصر عینی مشترک (همچون زبان، تاریخ، مذهب، سنت‌ها و نهادها) تعریف می‌شود و هم با توجه به وابستگی‌ها و قربت‌های ذهنی و درونی انسان‌ها». (امیری، 1372: 49) ریشه و سابقه برخورد تمدن‌ها را باید در آراء و نظریات «توین بی» جستجو نمود، که در سال 1947 در کتابی به نام «تمدن در بوته آزمایش» مقاله یازدهم کتاب، تحت عنوان «برخورد میان تمدن‌ها»، به نگارش درآورد. «توین بی» در مقاله دهم آن کتاب که تحت عنوان «اسلام آینده و غرب» است به بیداری اسلام در آینده گوشزد و از آن به عنوان یک تهدید یاد می‌کند. (مهاجرانی، 1377: 3) حدود 50 سال پس از او، در پی تحولات و وقایعی که منجر به اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی شد، در تابستان 1993 هانتینگتون طی مقاله‌ای جنجال برانگیز تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» دست به یک پیشگویی تاریخی زد و به تبیین مناسبات بین المللی در جهان آینده پرداخت. بر اساس همین پیش بینی، هانتینگتون معتقد است، پایان یافتن جنگ سرد به معنای خاتمه یافتن رقابت‌های ایدئولوژیک و آغاز عصری جدید به نام «برخورد تمدن‌ها» می‌باشد. ایشان با برشمردن تمدن‌های بزرگ دنیا در هفت تمدن منبع اصلی برخورد در جهان نوین را نه ایدئولوژیک و نه اقتصادی بلکه تمدنی می‌داند. (حقیقت، 1378: 26)

پرسش اصلی این مقاله آن است که نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون و ایده گفتگوی تمدن‌ها در روندهای سیاسی جهان معاصر چه جایگاهی دارند و در پرتو نظم نوین جهانی چگونه با یکدیگر سازگار هستند؟ به نظر می‌رسد فرضیه «برخورد تمدن‌ها» و ایده «گفتگوی تمدن‌ها» نه تنها، به علت تفاوت رویکردها، لزوماً با هم تعارض و ناسازگاری ندارند، بلکه اگر فرضیه «برخورد تمدن‌ها»، به عنوان توصیف و تبیینی علمی و واقع‌گرایانه از وضع موجود و پیش‌بینی کننده اوضاع آینده جهان، با روش علمی ابطال نگردد، چه بسا بتوان ایده «گفتگوی تمدن‌ها» را راه کاری ارزشی و اخلاقی برای مهار و تغییر اوضاع جهان، به نحوی که این فرضیه ترسیم می‌کند، تلقی نمود. بدین ترتیب، نه تنها میان فرضیه «برخورد تمدن‌ها» و ایده «گفتگوی تمدن‌ها» اختلاف و ناسازگاری نخواهد بود، بلکه می‌توان ادعا نمود که فرضیه علمی «برخورد تمدن‌ها» واقعیت را آن گونه که هست به ما نشان می‌دهد و ایده ارزشی «گفتگوی تمدن‌ها» طریق تغییر و ساختن واقعیت آن گونه که باید باشد را به ما می‌آموزد.

رویکردهای جدید به تحولات بین‌المللی

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عنوان یکی از دو بنیان نظام دو قطبی و خاتمه جنگ سرد، تئوری‌های نظری متعددی در تلاش برای تبیین شرایط نوین بین‌المللی سربرآوردند. رویکردهای جدید هر کدام در عین بررسی و تشریح چونی و چرایی جهان نو سعی کردند «نقشه جهانی» تازه‌ای برای پایدار نمودن صلح و کاهش منازعات و تهدیدات به پائین‌ترین سطح ممکن ترسیم کنند. پایان تاریخ و همژمونی لیبرال دموکراسی، برخورد تمدن‌ها، جهانی‌سازی و تجدید سازمان گفتمان شمال و جنوب از جمله مهمترین رویکردها و نظریه‌هایی می‌باشند که هر کدام با تبیین ژئوپلیتیک و زیر ساخت‌های مربوط به خود، وجهی خاص از جهان پیچیده و در هم تنیده معاصر را مورد بازکاوی قرار داده‌اند. (واعظی، 1383: 33) در این میان، ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما نظریه‌پردازان آمریکایی با ارائه نظریه‌های «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ» آغازگر نظریه‌پردازی‌های جدید برای تبیین شرایط نوین بین‌المللی بودند. در راستای نظم بخشی به جهان پیرامون پس از فروپاشی شوروی، نظریه‌های متعددی مطرح شد که نظریه جنگ تمدن‌ها از سوی ساموئل هانتینگتون با توجه به بازتاب‌های

جهانی که داشت، واکنش های فراوانی را برانگیخت و باعث شد که نظریه پردازان ضمن پرداختن به نقد نظریه ایشان، به ارائه نظریه های خود بپردازند.

نظریه برخورد تمدن ها

نظریه برخورد تمدن ها، به عنوان یک دیدگاه رئالیستی با محور فرهنگی، مشخصه ای تجویزی - حکومتی دارد و در پی حفظ جایگاه هژمونیک آمریکا می باشد. این نظریه بیشتر ویژگی هشدار دهنده دارد و در آن بر ابعاد منفی تکیه شده است. در حالی که نظریه پایان تاریخ فوکویاما، دیدگاهی آرمان گرایانه با مشخصه خوش بینانه پیروزی جهانی لیبرال دموکراسی برای آمریکا را مطرح می سازد. ویژگی مشترک هر دو نظریه، توجه خاص به متغیرهای فرهنگی است، موضوعی که حتی در نظریه ژئوکالچر والرستین نیز از اهمیت به سزایی برخوردار است. شاید به جرات بتوان گفت که کمتر می توان رد پای متغیرهای فرهنگی را در نظریه پردازی های روابط بین الملل جستجو کرد. البته بیش از یک دهه است که حرکت هایی در این راستا آغاز شده است. برای نمونه، می توان به کتاب "ژئوپلتیک و ژئوکالچر" امانوئل والرستین و نیز مقالات گالتونگ، میشل فوکو و همچنین کتاب "پایان تاریخ" فوکویاما و نهایتاً "نظریه برخورد تمدن های" هانتینگتون اشاره کرد. پیشتر نیز آنتونیو گرامشی، عامل فرهنگی را در نظریه هژمونی خود مورد توجه قرار داده بود. از دیدگاه این دسته از نظریه پردازان که البته به مکاتب مختلفی نظیر واقع گرایی، و نظریه های مارکسیستی، وابستگی دارند، متغیرهای فرهنگی، سهم عمده ای را در ایجاد و شکل گیری تحولات بین المللی برعهده دارند. (هانتینگتون، 1373: 30 - 25)

نظریه برخورد تمدن های هانتینگتون نظریه ای واقع گرا محسوب می شود؛ با این تفاوت که پارادایم اصلی آن فرهنگ است. در این نظریه، دولت - ملت ها همچنان قدرتمندترین بازیگران در امور جهانی هستند، اما منازعات اصلی در سیاست جهانی نه میان ملل بلکه میان تمدن ها رخ می دهد به طوری که درگیری های اصلی در صحنه سیاست جهانی میان ملت ها و گروه هایی با تمدن های مختلف روی خواهد داد. (امیری، 1372: 46) دیدگاه برخورد تمدن ها، با مولفه غسل های تمدنی در نظام بین الملل، تفاسیر متفاوتی را در میان اندیشمندان برانگیخته است. برخی ارائه این نظریه را ناشی از سیاست های تجویزی سیاستمداران آمریکایی برای پرکردن خلأ ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان رقیب عمده ایالات متحده دانسته اند. گروهی دیگر ارائه این نظریه را ناشی از واقعیت های ملموسی دانسته اند که از تحولات قومی، زبانی و فرهنگی در جهان، و به ویژه بلوک شرق سابق، ریشه می گیرد تلقی نموده اند. (فلاحی، 1380: 9)

نظریه برخورد تمدن ها بر دو اصل مبتنی است. اول آنکه در جهان آینده تعارض اصلی میان مسلمانان و غیر مسلمانان می باشد. دوم اینکه ایالات متحده خود را در منازعات موجود در دیگر تمدن ها وارد نمی کند، بلکه به مهار این منازعات از طریق مذاکره می پردازد. حمله ایالات متحده علیه رژیم طالبان، القاعده، بن لادن، داعش و درگیری این کشور در مسئله افغانستان و عراق و همچنین بحران خاورمیانه از این منظر وقایعی مرتبط با یکدیگر است. بوش از یک سو دیدگاه برخورد تمدنی میان اسلام و غرب را به طور علنی رد کرده است (Smith, 2001: 2-3) و از سوی دیگر با رفتار و گفتار متناقض و با شعار مبارزه با تروریسم و همچنین استفاده از مفهوم فاشیسم اسلامی که در اوائل اوت 2006 مطرح ساخت به دنبال معرفی اسلام به عنوان دشمن می باشد. اما این تعارض به گونه ای دیگر، در درون تمدن آمریکایی نیز جاری شده است. در واقع، آثار اخیر هانتینگتون گویای همین واگشت تمدنی است؛ یعنی چنین به نظر می رسد که مشکلات در درون تمدن غربی و آمریکایی در سالیان اخیر، به میزان بیشتری توجه وی را جلب کرده است. از نظر هانتینگتون، عوامل بی ثباتی در آینده که می تواند زمینه های برخورد میان تمدن ها را پدید آورد می تواند یکی از این حوادث باشد:

1. وقوع درگیری های قومی که از دو نوع محلی و درون تمدنی، یا میان تمدنی و بر روی خطوط غسل خارج نیست.

2. حرکت‌ها و جنبش‌های اسلامی که به «بنیادگرایی» شناخته شده و عموماً با دو انگیزه سیاسی (مبارزه با سلطه بیگانه) و دینی (بازگشت به اسلام) صورت می‌گیرد.

3. پیشی گرفتن قدرت اقتصادی آسیا از غرب در مناطقی چون کره، چین و سنگاپور که رشد اقتصادی این کشورها را گستاخ و مهاجم خواهد نمود.

از طرفی دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی با جدیت بیشتری در صدد دستیابی به قدرت‌های برتر نظامی‌اند. نظریه برخورد تمدن‌ها موافقان خاص خود را در میان آن دسته از دولتمردان آمریکایی که به علت داشتن مواضع به‌شدت جانبدارانه در سیاست خارجی آمریکا به عنوان «جناح باز شکاری» شناخته می‌شوند، به‌زودی پیدا کرد. از چهره‌های بارز این مدافعان می‌توان از کیسینجر و برژینسکی نام برد. از نظر کیسینجر گرچه نقاط بحران بر روی گسل‌های تمدنی قرار ندارند، اما کلیت نظریه هانتینگتون قابل قبول است. برژینسکی نیز در تأیید این نظریه معتقد است که اساساً درگیری‌های ژئوپولیتیک تاریخ مدرن خاتمه یافته و مسائل بین‌المللی اساساً ابعاد فرهنگی - فلسفی یافته‌اند. نیکسون نیز با همین تلقی از تهدید اسلام نام می‌برد. با وجود این، انتقادهایی نیز متوجه این نظریه شده است؛ از جمله اینکه برخی این نظریه را به لحاظ نادیده گرفتن تشتت‌های درونی این تمدن‌ها، طرحی خام ارزیابی می‌کنند. از نظر این عده، اهمیت درگیری‌های درون‌تمدنی، مثل رقابت میان اروپا و آمریکا، رقابت‌های قومی و ملی درون اروپا و مشکلات داخلی هر کدام، کمتر از منازعات میان‌تمدنی نیست. هم‌اینک در درون تمدن اسلامی در خاورمیانه اختلافاتی جدی وجود دارد. هنوز خطوط گسل اصلی در جهان، میان دولت‌های مستبد و دولت‌های مردمی، سیاست درهای باز و انزواگرایی و میان اعتدال و افراط است.

برخی دیگر نیز در مقام انتقاد، بر این نکته تأکید می‌ورزند که این نظریه، پدیده در حال ظهور نهادها و پیوندهای اقتصادی فراملی را که نقشی رو به افزایش در مناسبات بین‌المللی یافته‌اند نادیده می‌گیرد. جغرافیای اقتصادی جهان در حال جایگزینی جغرافیای سیاسی است.

ایراد دیگر این است که در این نظریه، معیارهای تقسیم‌بندی و متمایز کردن تمدن‌ها از یکدیگر، واحد نیست. این تقسیم‌بندی در مواردی بر پایه گرایش دینی صورت گرفته است، مثل اسلام و کنفوسیوس، و در مواردی بر اساس نوع زبان و ریشه‌های نژادی؛ مثل تمدن آمریکای لاتین. (شجاعی زند، 1380: 1)

سخن نهایی هانتینگتون آن است که آمریکا باید نسبت به زنده شدن و سپس ستیزنده شدن فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهانی و عمدتاً اسلام توجه نشان دهد و این آگاهی را شالوده سیاست گذاری‌های خارجی خود قرار دهد. از نظر او زنده شدن تمدن‌های کهن و سیاسی شدن آنها علاوه بر اینکه یک واقعیت است، واقعیتی ضروری و مفید نیز هست: «اگر نسبت به آنچه که نیستیم تنفر نورزیم، نمی‌توانیم به آنچه هستیم عشق بورزیم؛ با نداشتن دشمنان حقیقی نمی‌توان دوستان حقیقی داشت.» (Huntington, 1998: 21) هانتینگتون معتقد است که در خصوص حادثه 11 سپتامبر سیاسی فرهنگ‌ها را به فال نیک بگیرند و آن را همچون یک فرصت تلقی کنند. هانتینگتون معتقد است که در خصوص حادثه 11 سپتامبر می‌توان از طریق نظریه او به تبیین علل این حادثه پرداخت. علاوه بر هانتینگتون، بسیاری دیگر از اندیشمندان نیز بر این باورند که متغیر فرهنگ به ویژه با توجه به رویداد اخیر، به مسئله بسیار مهمی برای فهم تحولات جهان امروز تبدیل شده است. (Mamdani, 2001: 1) از منظر برخی نظریه‌پردازان غربی، عملکرد گروه القاعده، بهترین دلیل برای حقانیت تز برخورد تمدن‌ها می‌باشد.

تحولات سال‌های اخیر به دشواری توجیه کننده نگرشی است که دلالت بر پیروزی لیبرال دموکراسی دارد؛ نگرشی که در کتاب «پایان تاریخ» فوکویاما مطرح شده بود و نوید بخش پیروزی نگرش مزبور به رهبری غرب و بویژه آمریکا بود. برخلاف نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون، نظریه پایان تاریخ فوکویاما که از همان ابتدا نیز برداشتی بسیار ذهنی از فروپاشی دولت‌های کمونیستی داشت و فاقد ملاک‌هایی برای ارزیابی عینی آنها بود، به باور اسمیت، در آغاز قرن 21 و در برخورد با واقعه 11 سپتامبر به طور کامل مهر بطلان خورد. (Smith, 2001: 1)

تحولات سال‌های اخیر نمی‌تواند در چارچوب نظریه کلی فوکویاما یعنی پایان یافتن تاریخ تحولات اساسی و کیفی در زندگی نوع انسان قرار گیرد. این انتقاد از آن روست که "پایان تاریخ"، استعاره‌ای برای آغاز دوره نوینی تلقی می‌شد که در آن از منازعات اساسی خبری نیست و ارزش‌های دموکراسی و سرمایه داری بر جهان سیطره می‌یابند. اما حمله علیه نماد تمدنی لیبرال دموکراسی در آمریکا و پیامدها و تحولات پس از آن به ویژه در خاورمیانه دیدگاه و نظم نوین جهانی مورد نظر فوکویاما را کاملاً بی‌اعتبار ساخت. (Rbio, 2001: 1-4) کارل پوپر در کتاب "جامعه باز و دشمنان آن" بر این باور است که جوامع مبتنی بر لیبرال دموکراسی که از بقایای قبیله‌گرایی ناشی از گذار به جامعه مدرن حاصل شده‌اند، خود می‌توانند به پدید آوردن جنبش‌های مرتجعی کمک برسانند که خواستار بازگشت به مبدأ خود هستند. در این وضعیت، مدرنیته و قبیله‌گرایی با شیوه خاص خود وارد منازعه با یکدیگر می‌شوند. از نظر پوپر، تعصب‌گرایی که محرک اعمال تروریستی است می‌تواند به واسطه تنش‌های مزبور تبیین شود. (Rbio, 2001: 4)

گفتگوی تمدن‌ها

در مقابل نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون، نظریه ای از سوی سید محمد خاتمی مبنی بر گفتگوی تمدن‌ها در سطح جهانی مطرح شد. مطرح شدن ایده گفتگوی تمدن‌ها در مقابل اندیشه جنجال برانگیز برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون، از سوی جمهوری اسلامی و پذیرش آن بدون هیچگونه جنگ و درگیری، در سطح جهانی و نامگذاری سال 2001 به نام سال گفتگوی تمدن‌ها را می‌توان نشانی از سیال بودن نظام بین الملل دانست. (قادری، 1377: 117) برخلاف تحلیل عمیقی که هانتینگتون در مقالات متعدد خود از نظم آینده جهان ارائه کرده بود، طرح پیشنهادی ایران در حد اجمالی یک دکترین سیاسی باقی ماند. اما علی‌رغم این تمایز و اختلاف فاحش، دو عبارت جنگ و گفتگوی تمدن‌ها حاکی از دو قرائت شدیداً متضاد از واقعیت خارجی می‌باشد. (سیف زاده، 1377: 203)

نظریه گفتگوی تمدن‌ها به عنوان یک برداشت پسا ساختارگرا، صلح آمیز و آرمان‌گرا و به تعبیری تجلی نوعی "کانتیسیم" در روابط بین‌ملتها و دولت‌هاست. از همین رو بود که ایده گفتگوی تمدن‌ها که از سوی محمد خاتمی مطرح شد، مورد استقبال فراوان قرار گرفت. آنها امید دارند که این نظریه انسان‌گرا و صلح‌آمیز ابعاد حقوقی و بین‌المللی نیز پیدا کند و به منشوری بین‌المللی تبدیل شود. در این نظریه، مولفه زبانی حتی از عنصر ارتباطاتی در ارسال پیام‌ها یا اطلاعات مهم‌تر تلقی می‌شود. اگرچه گفته شده است که دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند، با وجود این نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که دموکراسی‌های صنعتی، آسیب پذیرترین رژیم‌ها هستند و در صورت بروز جنگ میان آنها، ممکن است شاهد شدیدترین نوع منازعه باشیم. لذا، با توجه به موارد مذکور به نظر می‌رسد که دیدگاه برخورد بین تمدن‌ها تنها منحصر به مسلمانان نیست، بلکه همچنین منازعات درون تمدنی به ویژه منازعاتی را در برمی‌گیرد که در بطن تمدن غربی رخ می‌دهند. (Meyers, 2001: 1-6)

پیشنهاد گفتگوی تمدن‌ها در زمانی مطرح می‌شود که جهانی شدن در صورت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن امری مسلم و مختوم انگاشته شده است. اما اگر همه جهان در یک مسیر سیر کند و تمام اقوام و ملل به سوی مقصد واحد راه بسپارد پایان تجدد و تاریخ خواهد بود و دیگر گفتگوی تمدن‌ها چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟ گفتگوی تمدن‌ها در حقیقت پاسخی است به سوای جهانی شدن یا درست بگوییم تذکری است به وضعیتی که جهانی شدن در آن در شرف تمامیت یافتن است.

اصل گفتگوی تمدن‌ها بر این اصل است که تمدن غالب کنونی تمدن مطلق نیست و تاریخ غربی تاریخ همه اقوام نمی‌باشد و شاید بتوان گفت: اولین و مهم‌ترین فلسفه وجودی حکومت نزد ملت‌ها استقرار و امنیت است که باید در جامعه از مهم‌ترین دل‌مشغولیهایی مسئولان حکومتی باشد. زیرا پس از برقراری هر نوع حکومت اولین انتظار جامعه از حکومت برقراری شرایط عادی و فعالیت و زندگی برای همگان است بدون امنیت در هیچ زمینه‌ای چه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی توسعه ایجاد نخواهد شد.

طبق ایده محمد خاتمی (گفت و گوی تمدنها) مستلزم شنیدن از سایر فرهنگها و تمدنها است و اهمیت شنیدن از سایرین اگر بیشتر از گفتن نباشد، قطعاً کمتر از آن نیست. قرن آینده باید قرن رجوع به یک نوع معنوی باشد که انسان شرقی در کسب آن تجربه های چند هزار ساله دارد. نشاط و حیات فرهنگ اروپا مدیون نگاه انتقادی این فرهنگ به همه چیز و خصوصاً به خود این فرهنگ است، اما اکنون زمان آن فرا رسیده است که اروپا یک گام دیگر به جلو بردارد و خود را از چشم دیگری ببندد. این نوع تاریک اندیشی، بلکه تشویق این فرهنگ است به کسب تجربه های تازه و شناخت دقیق تر جغرافیای فرهنگی جهان در شرق شناسی، مشرق زمین موضوع شناخت است و نه طرف گفتگو. برای تحقق گفت گوی واقعی میان تمدنها لازم است که شرق به جای اینکه موضوع شناخت باشد به شریک بحث و طرف مکالمه تبدیل شود. این گام بسیار مهمی است که باید اروپا و آمریکا برای تحقق طرح گفت گوی تمدنها بردارند.

هیچ تمدنی حق ندارد سهم سایر تمدنها را به نفع خود مصادره کند و یا مساهمت یک تمدن را در تاریخ بشری انکار کند. گذشته از اثر فلسفه و کلام و هنر مسلمانان در اروپا، آنچه موجب تلطیف روح و تهذیب اخلاق اروپاییان شده است، ادبیات بسیار غنی و گسترده اسلامی است. بحث از گذشته تاریخی، بدون نگاه به آینده، فقط می تواند یک تفنن علمی تلقی شود، در حالی که برای کمک به جوامع انسانی و بهبود وضع جهان لازم است ببینیم وضع کنونی ارتباط کشورهای آسیایی و مخصوصاً مسلمانان اروپا چگونه است. اگر امروز تمدنهای بزرگ آسیایی خود را در آینه غرب دیده است آینه ای که گذشته غرب و موارث فکر و فرهنگی خود را نشان می داده است اگر گفت و گو نه یک انتخاب بلکه یک ضرورت برای فرهنگ ما و غرب است پس باید کوشش کنیم تا با نمایندگان اصیل فکر و فرهنگ اسلامی سخن بگوییم و گر نه گفتگوی غرب با غرب زدگان که در واقع وجود ناقص اصیل فکری و ابتری از خود غرب هستند نه تنها دیالوگ نیست بلکه حتی منو لوگ نیز می تواند باشد، گفتگوی عمیق، دقیق و متفکرانه غرب با تمدن اسلامی می تواند برای بعضی از مشکلات بسیار جدی جهان راه حل های عادلانه انسانی و علمی بیابد. گفتگو از آن رو مطلوب است که مبتنی بر آزادی و اختیار است. در گفت و گو نمی توان هیچ فکری را به طرف مقابل تحمیل کرد. در گفت و گو به وجود مستقل فکری، اعتقادی و فرهنگی مستقل طرف گفت و گو باید احترام گذاشت. فقط در این صورت است که گفت و گو مقدمه ای برای صلح و امنیت و عدالت خواهد بود. ایده گفت و گوی تمدنها بر خلاف مدل رویارویی سیاسی واحدها که بر حسب برتری ابزار قدرت مفهوم می یابد از فقدان خود برتری جویانه کشورها و در واقع برابری تمدنها و فرهنگها بدون توجه به قدمت، گسترش و آوازه آنها نه تنها تاریخ بشر بلکه در ملل دنیا با پذیرش این پیشنهاد به مدد زایشگری روح تمدن جو و استغنا طلب فرهنگیشان می خواهند به رقابتی سالم در عرصه تعالی اندیشه ها، تضارب آرا و رویه مصالحه جویی وارد شوند و از سیستم ناامن حاکم بر جهان کنونی فاصله بگیرند. سید محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ایران تاکید می کرد که تحقق صلح جهانی به دور از تحقق عدالت جهانی امری خیالی و وهم آور است. وی با یادآوری اینکه روابط میان مسلمانان و غربیان به عنوان صاحبان دو تمدن بزرگ و داعیه دار جهانی، اهمیت ویژه ای دارد عنوان نمود که اسلام نه تنها تهدیدی برای غرب نیست، بلکه به عنوان بهترین پیام معنوی آسمانی که قادر است خلا معنوی موجود در غرب را به بهترین شکل پر کرده و انسان سرگشته و از خود بیگانه امروز را از وضعیت ناهنجار خود رهایی بخشد.

خاتمی در سخنرانی اجلاس هزاره سران سازمان ملل، ضمن آنکه خواستار تغییر اراده معطوف به قدرت، به اراده معطوف به برابری، احترام گفتگو و تفاهم گردید، خاطر نشان ساخت که گسترش جهانی شدن دموکراسی تنها راه این گفتگو است. باید مردم سالاری فراتر از سطح ملتها و کشورها برود و در عرصه بین المللی باید جامعه مدنی جهانی که اعضای آن دولتها و ملتها هستند تحقق پیدا کند که لازمه آن برقراری تساوی و عدالت در بهره برداری از موقعیت ها و اعتبارات جهانی است. پس دموکراسی چه در سطح درونی و چه در سطح بیرونی، مهمترین شرط تحقق گفتگوی تمدن هاست. دموکراسی، نه فقط در سطح درونی یک ملت، که در عرصه بین المللی نیز باید ضابطه معیار زندگی نوین شود. در عرصه ای که شهروندان آن به جای افراد برابر در درون یک ملت- دولت، ملتهای دارای حق و حرمت مساوی در عرصه حیات بشری باشند.

پارادایم جهانی شدن در تحولات نظام بین الملل

زمانی که مفهوم جهانی شدن و یا جهانی‌سازی وارد گفتمان سیاسی بین‌المللی عصر ما شد، همواره دو زاویه دید کلی در این خصوص به چشم می‌خورد: «جهانی شدن» به عنوان یک فرآیند که وجه توصیفی تحولات معاصر را شامل می‌شود و «جهانی سازی» به عنوان یک طرح که متضمن وجه تجویزی تحولات اخیر می‌باشد. این دو زاویه دید گرچه با یکدیگر مرتبط هستند، اما در تبیین صورت مسئله و نحوه برخورد با آثار، تبعات و مدیریت راهبردی آنها، در دو مسیر کاملاً متفاوت طی طریق می‌کنند. پارادایم جهانی شدن که مشروعیت خود را عمدتاً از فرآیندهای مرتبط و فراگیر اقتصادی و ارتباطی کسب می‌کند، تا حدودی نظریه تحول تاریخی را بازتاب می‌دهد، بی‌آنکه بر بنیان‌های تحلیلی این نظریه صحت بگذارد. تأثیر ماهوی فعالیت‌های اقتصادی که با گسترش شبکه‌های ارتباطی و تبعات عصر انقلاب اطلاعات آثار قابل ملاحظه‌ای بر حیات سیاسی کشورها بر جا می‌گذارد، محدود به یک سطح و یک کشور نمی‌گردد. (موحدیان، 1384: 99)

روند جهانی شدن، دولت محور نیست، بلکه بر یکسان سازی استانداردها و معیارهای جهانی تأکید دارد. فرآیند مزبور تنها به یک بعد منحصر نمی‌شود، لذا، روایت جهانی شدن تنها جنبه اقتصادی ندارد، بلکه حوزه‌ها و حیطه‌های گوناگونی را در زمینه‌های فرهنگی، حقوقی، سیاسی و حتی عدالت و خشونت در بر می‌گیرد. (واعظی، پیشین، 37) دولت‌ها به عنوان نیروی محرکه جهانی شدن باقی می‌مانند، اما همزمان درحالی که استقلال خود را حفظ می‌کنند به هنجارهای فراملی تن در می‌دهند. با این وجود، دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی و مسلط در مذاکره، تعریف و بیان منافع خود در سطح روابط بین‌الملل و داخلی هستند. خلاصه اینکه، حیطه فراملی گرایی، چالش‌های متناقض فراروی دولت‌ها را در عصر جهانی شدن مورد تأکید قرار می‌دهد.

علی‌رغم خوش‌باوری و یا ترس مفرط در مورد «جهانی شدن»، هنوز انگاره‌های سیاسی کم‌نقص که بتوانند بر تمامی وجوه ماهیت و آثار این پدیده چنگ اندازند و افق‌های روشن‌تری را ترسیم نمایند ساخته و پرداخته نشده‌اند. انقلاب دیجیتال و سرعت، وسعت و وحدت نشأت گرفته از آن بر دشواری بار مدیریت‌های کلان اقتصادی و سیاسی افزوده است. اینترنت و «اقتصاد نوین» به طور حتم روند جهانی شدن و در هم تنیدگی اقتصادی جوامع را سرعت بخشیده‌اند. این پدیده الگوهای گذشته مدیریتی را در عمل با مشکل مواجه ساخته است. گرایش غالبی از جهانی شدن اقتصادی در طول سه دهه گذشته در جهت مقررات زدایی و مدل نئولیبرالی وجود داشته است. در هم تنیدگی اقتصادی منافع مشترک را ارتقا می‌بخشد، اما آسیب‌پذیری‌های مشترکی را نیز پدید می‌آورد: به هنگام تقسیم منافع اغنیا سهم بیشتری خواهند برد و به هنگام تسهیم ضرر ضعفا فشار فزاینده‌ای را تحمل خواهند کرد. اینکه آیا وابستگی متقابل، دولت‌ها را به دست به عصا راه رفتن ترغیب خواهد کرد و یا میل به استقلال را در آنها تحریک خواهد کرد، تا حد زیادی به اوضاع و احوال سیاسی و بین‌المللی بستگی دارد که این گونه در هم تنیدگی‌ها در آن واقع می‌گردد.

در حالی که دیوار موجود میان اغنیا و فقرا هر روز در حال بلندتر شدن است، شکاف درآمدی میان یک پنجم ساکنان غنی‌ترین و فقیرترین کشورهای جهان از نسبت 30 به 1 در سال 1960 به 75 به 1 در سال 2000 افزایش یافته است. چهار پنجم جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که تنها یک پنجم درآمد جهان را دارا هستند. کشورهای غنی در عصر ارتباطات با خیال آسوده‌تری در میان این نابرابری رو به تزاید به زندگی آرام خود ادامه می‌دهند. برای اروپا، آمریکا و ژاپن مهم نیست که بقیه مردم جهان از فن‌آوری‌های دیجیتالی محروم باشند. شکاف دیجیتالی پیامدهای ناخوشایندی برای کشورهای در حال توسعه دارد که خبر از نابرابری‌های فزاینده می‌دهد. گسترش بی‌سابقه شبکه ارتباطات و گردش حجم عظیم کالا و سرمایه در دو سوی اقیانوس اطلس به هیچ وجه ضامن عدم رقابت ژئوپلیتیک میان اروپا و آمریکا نمی‌باشد. تنها نیم‌نگاهی به رویکردهای دو سوی آتلانتیک پس از واقعه 11 سپتامبر، موجی عظیم از رقابت‌های راهبردی آشکار و پنهان میان اروپا و آمریکا را نشان می‌دهد. حتی در درون اتحادیه اروپای متصل و درهم تنیده که ادعای ظهور یک قطب جدید و واحد قدرت را دارد، علائم بارزی از تلاش‌های سلطه‌جویانه قدرت‌های بزرگ اروپا به منظور سیطره بر کشورهای کوچک‌تر به چشم می‌خورد.

صرف نظر از آثار مثبت جهانی شدن، اینکه تصور شود انقلاب اطلاعات در شرف ایجاد جهانی برخوردار از اطلاعات هم سطح و متشکل از دموکراسی‌ها و نظام‌های سیاسی آزاد و هم فکر است اشتباه خواهد بود. این واقعیت که تنها درصد ناچیزی از جمعیت جهان به فن‌آوری جدید و پیشرفته ارتباطی دسترسی دارند، خود از آثار و پیامدهای مفید ژئوپلیتیک انقلاب ارتباطات می‌کاهد. معمولاً گفته می‌شود که انقلاب ارتباطاتی، جهان را به دهکده‌ای کوچک تبدیل کرده است، اما این دهکده کوچک از معدود مردمانی تشکیل شده که شانس زندگی در کشوری را داشته‌اند که به بازارهای جهانی مرتبط است. نکته مهمی که برای کشورهای در حال توسعه مطرح می‌باشد این است که بی‌عدالتی دیجیتال و اشاعه نابرابر فن‌آوری جدید بین شمال و جنوب و همچنین در داخل واحدهای ملی تا حدودی ناشی از "یکسان شمردن جهانی‌سازی و آمریکایی‌سازی" است. نئورئالیست‌ها معتقدند که برعکس، تهدید اصلی ناشی از گسست رابطه جهانی‌سازی و مدیریت آمریکایی است. آنها بر این باورند که رشد اقتصادهای اروپا و آسیا عرصه اقتصاد جهانی را همچون عرصه ژئوپلیتیک به جولانگاه دو آمریکای کوچک تبدیل خواهد نمود و همچنان که عصر تک قطبی‌گری آمریکا به سردی می‌گراید، تأثیرات مثبت جهانی‌سازی نیز رنگ خواهد باخت. بنابراین، نظم اقتصادی فعلی جهان دوام چندانی نخواهد داشت و برخلاف نظر "جهانی‌گرایان"، ملی‌گرایی و آزادخواهی چالشی سخت را علیه جهانی شدن تدارک خواهند دید. وضعیتی که به جای جهانی‌سازی دنیا، به دوره تک قطبی‌گری خاتمه داده و در صورت عدم تحقق نظام چند قطبی احتمالاً می‌تواند به وضعیت اضطراری "بی‌نظمی" منجر شود. (موحدیان، 1384: 99)

وضعیت جدید جهانی: ابعاد و ویژگی‌ها

در بررسی نظریه‌های مختلف در شرایط کنونی جهان که دوران گذار را طی می‌کند، این نکته جالب توجه است که تحولات سیال نظام بین‌الملل پیچیده‌تر از آن است که با انطباق با یکی از نظریه‌ها فهم و تحلیل شود. با این حال، علی‌رغم تمامی اختلاف نظرهایی که میان نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در رابطه با کیفیت نظم جهانی وجود دارد، در این نکته که یک "میدان جهانی تعامل" میان واحدهای ملی، زیرملی و فراملی وجود دارد، اتفاق نظر هست. اکثر نظریه‌پردازان این پیش‌فرض را که رفتار یک واحد ملی در فضای جهانی وضعیت واحدهای ملی دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از آنها تأثیر می‌پذیرد، مورد پذیرش قرار داده‌اند، اما در مورد این مسئله که واحدهای ملی تا چه حد در مرکز این تعاملات باقی مانده‌اند و یا اینکه تا چه میزان ساختارها، کلیت‌های فراگیر و یا فرآیندهای جهانی جایگاه واحدهای ملی را در مرکز این تبیین‌ها اشغال کرده‌اند، اختلاف نظرهای اساسی وجود دارد. واقع‌گرایان همچنان بر محوریت دولت سرزمینی در تبیین تحولات جهانی تأکید می‌کنند، در حالی که مهم‌ترین ادعای نگرش نظام‌مند و ساختاری به تحولات جهانی و تعاملات میان واحدهای ملی این است که جوامع، نظام‌های در هم تنیده‌ای هستند که ساختارهای اجتماعی بسیار متنوعی را در دل خود جای داده‌اند. صورت‌های مختلف دولت، نظام اقتصادی و شبکه‌های گردش کالا، سرمایه و خدمات و حتی فرآیندهای تغییر را می‌توان معلول اجزای خاص این نظام دانست.

دیدگاه‌ها در ارتباط با نظام بین‌الملل، علی‌رغم یک فرض مشترک در مورد وجود یک کلیت فراگیر، در رابطه با میزان موجبیت نظام و گستره جغرافیایی و تاریخی آن، اختلاف نظرهای قابل توجهی با یکدیگر دارند. نظریه نظام‌ها که با ورود خود به حوزه روابط بین‌الملل مناظره جدیدی را در این حوزه شکل داد، نظام را شبکه‌ای از روابط میان بازیگران و مجموعه‌ای از متغیرهای وابسته به یکدیگر می‌داند. مفهوم نظام بین‌الملل از منظر رفتارگرایی، به لحاظ جغرافیایی، عمدتاً رفتار قدرت‌های بزرگ و میانی را مورد توجه قرار می‌دهد و میان حوزه‌های سیاسی و اقتصادی رابطه الزام‌آوری ایجاد نمی‌کند، در حالی که نظریه نظام جهانی والرستین، گستره "جهانی" را به جای "بین‌المللی" چارچوبه اصلی نظام اجتماعی موجود می‌داند و نظام بین‌الدولی را تنها چارچوبه سیاسی نظام جهانی سرمایه‌داری تلقی می‌کند. در حالی که در تحلیل "نظام بین‌المللی" بر روابط متقابل واحدهای جدایی‌پذیر تأکید به عمل می‌آید، تحلیل "نظام جهانی" بر کلیتی استوار است که اجزای آن به آسانی از یکدیگر قابل تفکیک نیستند.

قابل تصور است که پذیرش هر یک از این دیدگاه‌ها، نگرش ما را به سمت و سوی خاصی سوق می‌دهد و نوع نگاه ما را به جهان متفاوت می‌سازد، اما ورای این مجادلات نظری، واقعیت‌های جهان امروز محوریت دو فرآیند عمده را القا می‌کنند:

الف - اینکه ما با مجموعه‌ای از واقعیت‌های در هم آمیخته مواجه هستیم که فارغ از هر گونه برداشت پیشینی از مفهوم نظام، می‌توان نام آن را “نظام بین‌المللی” نهاد. نظام بین‌المللی در این تعریف بخشی از تعاملات جهانی را توضیح می‌دهد که در آن دولت‌ها بر مبنای منطق دولت (تأمین امنیت و تأمین رفاه) میزان قابل قبولی از عقلانیت را در رفتارهای خود بروز می‌دهند. براساس عقلانیت مورد نظر در نظام بین‌المللی موجود، رفتار دولت‌ها بر مبنای منافع ملی ملموس (امنیت و رفاه) و از راه‌های پذیرفته شده و قانونی شکل می‌گیرد. تفاوت نظام بین‌المللی موجود با نظام‌های گذشته در این است که در حال حاضر اختلاف نظرها در مورد برخی قواعد، هنجارها، رژیم‌های بین‌المللی و معیارهایی که عقلایی یا غیر عقلایی بودن رفتار واحدهای ملی در گذشته بر مبنای آنها سنجیده می‌شد، کم رنگ شده است و معیارهای جدیدی جایگزین شده است (چیرگی این معیارها که در قالب مفاهیمی همچون حقوق بشر، دموکراسی، تجارت آزاد و... بیان می‌شود به اندازه‌ای است که حتی دولت‌های منتقد نظام نیز تلاش می‌کنند مخالفت خود را از طریق این معیارها ابراز کنند).

ب - با این حال صرف مفهوم نظام بین‌المللی قادر به تبیین تمامی تحولات جهانی نیست. در اینجا مناسب‌تر است به نظام بین‌الملل جهانی شده اشاره داشته باشیم. در این خصوص تداوم روندهای کلان خارج از حیطه دولت‌ها (همچون جهانی شدن) و حضور بازیگران غیردولتی در صحنه روابط بین‌الملل که تعهدات ملت - دولت‌ها را بر دوش ندارند و در عین حال با رفتار خود قادر به تأثیرگذاری بر کل نظام و تعاملات جهانی هستند، موجب می‌شود فضای جهانی تنها در نظام بین‌المللی خلاصه نگردد. عملکرد شبکه القاعده و عکس‌العمل در قبال این گروه در حال حاضر، واقعیتی غیرقابل انکار و در عین حال تأثیرگذار است. بنابراین، ما علاوه بر نظام بین‌المللی که متشکل از واحدهای ملی است با یک “وضعیت جهانی” مواجه هستیم که در آن به طور دائم تقابلی میان نیروی اصلی مدافع (تثبیت هژمونی) و جریان‌های مخالف (ضد هژمونی) وجود دارد. این تقابل الزاماً نظامی نیست بلکه حوزه اصلی این تقابل، می‌تواند ایدئولوژیک، فرهنگی و یا سیاسی باشد. (واعظی، 1383: 109-11)

منطق تعامل در نظام بین‌الملل

به اعتقاد بسیاری از نظریه‌پردازان، نظام بین‌المللی، به ویژه پس از فرآیند جهانی شدن، وابستگی متقابل پیچیده‌ای را تجربه می‌کند. این مفهوم در وهله نخست این معنا را به ذهن متبادر می‌سازد که تمامی واحدها متناسب با جایگاه و موقعیت خود، میزانی از سود و در برخی مواقع عدم ضرر را در فرآیند همکاری با سایر واحدها کسب خواهند کرد. در این فرآیند “سود نسبی” و نه “سود مطلق” مورد توجه واحدهای ملی قرار دارد و دولت‌ها هدف “قابل دسترس” را که هزینه و دستاورد مشخصی دارد به آرزوها و خواسته‌های مبهم (از جنبه دسترسی یا عدم دسترسی) که هزینه‌ها و دستاوردهای نامشخصی دارد، ترجیح می‌دهند. رفتار روسیه در قبال سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و رویکردهای فرانسه، روسیه و چین در تحولات خاورمیانه از این منظر قابل تحلیل است. تأکید بر مفهوم همکاری و “سود نسبی” الزاماً به معنای فقدان رقابت و حتی چالش در سطح نظام بین‌المللی نیست. این مفروض واقع‌گرایانه که دولت‌ها به دنبال افزایش قدرت خود هستند، همواره اصل بی‌بدیل روابط میان دولت‌ها باقی خواهد ماند، اما ساختارها و الزامات نظام بین‌المللی مهار قدرتمندی بر این تمایل می‌زند. به همین دلیل رقابت، چانه‌زنی و حتی چالش تا مرحله‌ای پیش می‌رود که خدشه‌ای بر “سود نسبی” وارد نسازد.

مفهوم وابستگی متقابل در وهله دوم بر “نگرانی‌های مشترک” واحدهای ملی تأکید دارد. این موضوع که واحدهای ملی نسبت به یکدیگر آسیب‌پذیر هستند موجب شده است دولت‌ها در برابر نگرانی‌های مشترک، رفتاری همسو و هماهنگ از خود بروز دهند. به عنوان نمونه، مسئله تروریسم در حال حاضر یکی از محورهای اصلی نگرانی مشترک در نظام بین‌المللی به شمار می‌رود، اما همانند مفهوم سود نسبی، نگرانی مشترک دولت‌ها، از ماهیتی یکسان برخوردار نیست و متناسب با جایگاه و موقعیت کشورها، دارای شدت و ضعف است. نکته قابل تأمل در هر

دو محور این است که قدرت‌های بزرگ و به ویژه قدرت حاکم، نقش مؤثر و نافذی در تعیین میزان سود و یا طرح نگرانی مشترک بر عهده دارند. (واعظی، 1386: 23-7) در مجموع، می‌توان گفت که در دوران جنگ سرد صف‌بندی‌های میان قدرت‌های رقیب اکثراً به تقابل می‌انجامید، ولی در شرایط جدید تعامل میان قدرت‌های رقیب تلفیقی از رقابت و همکاری در عرصه بین‌المللی می‌باشد.

کار ویژه دولت‌ها در نظم نوین

کشورها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، همواره به درجات گوناگون از ساختارها و فرآیندهای جهانی متأثر شده‌اند. به بیانی دیگر، می‌توان گفت سرشت پویای نظام بین‌الملل پیوسته کشورها را به چالشی دائمی جهت "حفظ بقا" و نیز "ارتقای منزلت" فرا می‌خواند. اهمیت سیاست خارجی یک کشور نیز به همین امر برمی‌گردد. بدین معنا که چه نوع سیاست خارجی در متن نظام بین‌الملل می‌تواند ضمن صیانت از بقای یک کشور، منزلت آن را نیز ارتقا بخشد. ویژگی نظم بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان "سیالیت" آن است؛ امری که تصمیم‌سازی برای سیاست خارجی کشورها را از پیچیدگی خاصی برخوردار ساخته است. در این وضعیت، طراحی الگوهای رفتاری که در پرتو آن یک کشور بتواند به دو هدف فوق‌الذکر نائل شود، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. در این راستا جایگاه متأثر واحدهای ملی در نظام بین‌المللی در شرایط جدید بسیار حائز اهمیت است. این جایگاه متأثر از دو عامل اساسی می‌باشد: اول، نوع نگاه واحد ملی به نظام بین‌الملل و دوم؛ نوع نگاه نظام بین‌الملل به واحد ملی. (Jackson and Sorenson, 2001: 35-37)

نگاه واحدهای ملی به محیطی که در آن به تعامل می‌پردازند خود منبعت از دو عامل می‌باشد: اول، موقعیت و جایگاه ژئوپولیتیک؛ دوم، برداشت نخبگان و جامعه نسبت به این جایگاه. هر دو عامل از ویژگی تاریخی برخوردار هستند و به عبارت دقیق‌تر تاریخ را در پشت سر خود دارند. موقعیت و جایگاه ژئوپولیتیک، به مجموعه‌ای از عناصر قدرت ملی گفته می‌شود که در یک نگاه ساختاری، جایگاه کشور را در کلیت ساختار نظام بین‌المللی تعریف می‌کند. این جایگاه همواره مورد قضاوت نخبگان و جامعه داخلی قرار دارد و قشر متفکر جامعه دائماً این جایگاه را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. برآیند این دو عامل (جایگاه واحد ملی و برداشت نخبگان و جامعه از این جایگاه) در جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها تبلور پیدا می‌کند و در واقع دولت‌ها بخش قابل توجهی از پشتوانه سیاست خارجی خود را از این دو عامل اخذ می‌کنند. با وجود استدلال‌هایی که در مورد رسوخ‌پذیر کردن حاکمیت دولت‌ها در فرآیند جهانی شدن می‌شود، دولت‌ها همچنان مهمترین بازیگران نظام بین‌المللی موجود هستند و نقش منحصر به فرد خود را حفظ خواهند کرد و تحولات نظام بین‌المللی را با رفتارهای خود شکل خواهند داد. از آنجا که میزان نقش آفرینی دولت‌ها به ویژه قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی متناسب با توانایی‌ها و ابعاد مختلف قدرت ملی آنها متفاوت است، ارزیابی جایگاه قدرت‌های بزرگ در شناخت نظام بین‌المللی از اهمیت زیادی برخوردار است.

الف- آمریکا: ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت جهانی فاصله قابل توجهی با سایر رقبای خود در ابعاد مختلف قدرت ملی دارد. طبق برآوردها، حجم اقتصاد آمریکا دو برابر حجم اقتصاد ژاپن (نزدیکترین تعقیب‌کننده این کشور) می‌باشد (ایالت کالیفرنیا به تنهایی در مقام پنجم جهان پس از آمریکا، ژاپن آلمان و انگلیس قرار دارد). از لحاظ نظامی، بودجه نظامی آمریکا در سال 2014 از مجموع بودجه‌های نظامی 15 تا 20 قدرت بزرگ دیگر بیشتر بوده است و بودجه‌ای که برای پژوهش و توسعه صنایع نظامی در آمریکا تخصیص داده شده است، سه برابر بیش از مجموع بودجه اختصاص داده شده در این زمینه از سوی شش قدرت بزرگ بوده است (این هزینه به تنهایی بیش از مجموع بودجه نظامی انگلیس و آلمان است). با توجه به موارد فوق، آمریکا برای دستیابی به هدف رهبری جهان و یا حفظ موقعیت کنونی خود رویکرد یکجانبه‌گرایانه و در صورت عدم توفیق همکاری با قدرت‌های بزرگ را در پیش خواهد گرفت. اما این مسئله به معنای نامحدود بودن قدرت آمریکا نیست. بحران عراق دست‌کم تاکنون اثبات کرده است که یک جانبه‌گرایی آمریکا نتوانسته است منافع و اهداف این کشور را تأمین نماید، ضمن اینکه به لحاظ نظری هر چه قدرت گسترده‌تر شود، امکان آسیب‌پذیری آن بیشتر خواهد شد. (واعظی، 1386: 23-7)

ب - اروپا: اروپا به لحاظ داخلی همچنان گرفتار مسئله هویت است. اعضای اتحادیه اروپا هنوز در حوزه مسائل مهم و تعیین کننده خارجی نتوانسته‌اند به یک هویت و موضع واحد دست یابند و به همین دلیل از میزان توانایی آنها برای نقش آفرینی مستقل کاسته شده است. در گذشته نه چندان دور، بحران عراق و اختلاف نظر میان اعضای اتحادیه اروپا گواهی بر این موضوع بود. (Cameron, 2004: 135-137)

ج- روسیه: معضلات اقتصادی و اجتماعی ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه را از موقعیت گذشته خود دور ساخته است. روس‌ها با توجه به این معضل ترجیح می‌دهند به لحاظ راهبردی حسب مورد شریک اروپا باشند و گاهی اوقات با آمریکا همکاری نمایند.

د - چین: به نظر می‌رسد چین تلاش می‌کند تا در دنیای پرآشوب کنونی آرام و بی‌سر و صدا توانایی خود را صرف افزایش قدرت اقتصادی کند و تا زمانی که به یک قدرت بزرگ تبدیل نشود نقش منطقه‌ای خواهد داشت، ولی در عرصه بین‌الملل از هر موضع و رفتاری که به اهداف اقتصادی این کشور لطمه بزند پرهیز خواهد کرد.

وضعیت جهانی : تداوم روندهای متناقض

علی‌رغم تصویر سازمان یافته و منسجمی که سعی می‌شود از وضعیت نظام بین‌المللی ارائه شود، وضعیت جهانی پس از پایان جنگ سرد تنها در این تصویر خلاصه نمی‌شود. مفهوم نظام بین‌الملل، قادر به تبیین تمامی تحولات جهانی پس از پایان جنگ سرد نیست. نظام بین‌المللی بر مبنای منطق دولت (تأمین امنیت و رفاه) تعریف می‌شود. بنابراین هرکنشی که تأثیر جهانی داشته باشد، اما خارج از منطق دولت باشد از طریق توضیح نظام بین‌الملل قابل تحلیل نیست. به عبارت دیگر، اگر چه مفهوم نظام بین‌الملل تعاملات اصلی میان واحدهای ملی را توضیح می‌دهد، اما این تعاملات تمامی کنش‌های تأثیرگذار در فضای جهانی را شامل نمی‌شوند. در فضای جدید جهانی، ما شاهد روندهای متناقضی هستیم که فراتر از عقل عرفی دولت‌ها، همسو و یا ناهمسو با آن، حیات دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

1- جهانی شدن در برابر منطقه‌گرایی

جهانی شدن: جهانی شدن به عنوان یک فرآیند واقعی - که با وجود یک درک مشترک از آن، در تعریف آن اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد - به مجموعه‌ای از روندها و فرآیندها اطلاق می‌شود که به شکل‌گیری فضای واحد و همگون جهانی کمک می‌کنند. برای نمایش چگونگی شکل‌گیری این فضای واحد و همگون جهانی معمولاً از نزدیک شدن ارتباطات و فرهنگ مردم کشورهای مختلف، یکسان شدن استانداردها، هماهنگ شدن منابع خبری و اطلاعاتی بر اثر گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت و فراگیر شدن تقاضاهای سیاسی و فرهنگی در جهت دموکراسی و لیبرالیسم فرهنگی و در نهایت پیوندهای غیرقابل انفکاک در بازارهای مالی جهانی و شبکه‌های گردش کالا و سرمایه، به عنوان عوامل تأثیرگذار یاد می‌شود. این واقعیت‌ها اگر چه غیرقابل انکار هستند، اما نباید در مورد میزان فراگیر شدن آنها و اینکه تا چه میزان واقعیت‌های محلی را کمرنگ و یا محو می‌سازند، اغراق کرد؛ ضمن اینکه نباید فراموش کرد که جهانی شدن تنها واقعیت قابل درک جهانی نیست. در کنار فرآیند جهانی شدن، فرآیندهای دیگری نیز به طور همزمان - اگر چه نه با قدرت فرآیند جهانی شدن - در حال تداوم و گسترش هستند. مهمترین این فرآیندها منطقه‌گرایی است.

منطقه‌گرایی: منطقه‌گرایی از جمله پدیده‌هایی است که در طول دهه های گذشته روندهای حاکم بر وضعیت جهانی را تحت تأثیر قرار داده است و حتی به مدلی برای تحلیل مسائل جهانی و بین‌المللی تبدیل شده است. به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران، منطقه‌گرایی مقاومتی آشتی‌جویانه در برابر ابهامات ذاتی فرآیند جهانی شدن و نگرانی واحدهای ملی از غرق شدن در دریایی است که عمق و گستردگی آن هنوز آشکار نشده است. به عبارت دیگر، دولت‌ها از طریق فرآیند منطقه‌گرایی، ورود به جهانی بزرگتر را به محک تجربه و آزمایش می‌گذارند.

گرایش‌های منطقه‌ای در اوائل هزاره سوم در شکل رقابت‌های بین منطقه‌ای و رشد همکاری‌های سازمان یافته درون منطقه‌ای تجلی یافته است. (Hirst and Thompson, 2000: 257) این گرایش‌ها به لحاظ گستردگی، تنوع و تأثیرگذاری نسبت به دوران جنگ سرد قوی‌تر و شدیدتر شده‌اند. اجرای طرح‌های اقتصادی کلان منطقه‌ای، گسترش تجارت درون منطقه‌ای، تقویت بنیادهای فنی، ارتباطی و اقتصادی منطقه‌ای و تأثیرگذاری بین‌المللی یکسان در قبال مسائل بین‌المللی از ویژگی‌های منطقه‌گرایی است. ظهور این گرایش‌ها به مناطق خاصی منحصر نمی‌شود. در حقیقت، می‌توان گفت که این روند از ماهیتی جهانی برخوردار است. گرایش مناطق مختلف به این روند با میزان توسعه‌یافتگی اقتصادی و تأثیرگذاری بین‌المللی آنها همبستگی مثبت دارد. اتحادیه اروپا و اتحادیه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) و اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا (آسه آن) در حال حاضر مهمترین بلوک‌های اقتصادی جهانی به شمار می‌روند. گروه‌بندی‌های دیگری که به طور بالقوه قابلیت تبدیل شدن به یک بلوک منطقه‌ای را دارا هستند، در سایر نقاط جهان قابل مشاهده‌اند، اما فاصله میان بلوک‌های بالقوه و بلوک‌های بالفعل بسیار زیاد است.

2- هژمونی و ضد هژمونی

در حوزه سیاست بین‌الملل با مجموعه‌ای از کنش‌ها و روندها مواجه هستیم که فراتر از منطق دولت و عقل عرفی مورد انتظار از دولت‌ها (به گونه‌ای که در منطق نظام بین‌الملل مفروض گرفته شده است) و در جهت مخالف با یکدیگر در حال تقویت و تداوم هستند. یک جانبه‌گرایی و برتری‌طلبی آمریکا که در جهت تثبیت نقش هژمونیک این دولت دنبال می‌شود، از یک سو، و تشدید جریان‌های ضد یک جانبه‌گرایی و ضد هژمونی آمریکا در جهان که در قالب‌های مختلف پیگیری می‌شود، از سوی دیگر، تعاملات اصلی و تعیین کننده را در سطح جهانی رقم می‌زنند.

هژمونی: مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل هم با تعابیر خوش‌بینانه (حافظ نظم، ثبات بخش) و هم بدبینانه (سلطه، برتری جویی) به کار گرفته می‌شود. اما هر دو تعبیر اشاره به موقعیتی دارد که یک قدرت برتر از توانایی‌های خود در جهت حفظ و تثبیت نظم موجود جهانی بهره می‌گیرد. در واقع، موقعیت هژمونیک هنگامی شکل می‌گیرد که این نقش از سوی سایر قدرت‌های بزرگ جهانی مورد پذیرش قرار گیرد. وضعیت حاضر به ویژه پس از حوادث 11 سپتامبر که در آن از همسویی قدرت‌های بزرگ در خصوص مسائل مهم بین‌المللی با آمریکا خبری نیست موجب شده است که پس از پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی، نظام جدیدی شکل نگیرد و نظام بین‌الملل همچنان دوران گذار خود را طی کند. (ایکنبری، 1381: 35)

روندهای ضد هژمونیک: همزمان با تلاش آمریکا برای تثبیت موقعیت هژمونیک خود، روندهای ضد هژمونیک نیز در حال تشدید و تقویت هستند. حادثه 11 سپتامبر نقطه اوج این روندها به شمار می‌آید. اما روندها و کنش‌های ضد هژمونیک تنها در اقدامات تروریستی خلاصه نمی‌شوند. این کنش‌ها از سه منشاء سرچشمه می‌گیرند:

1- دولت‌هایی که بر مبنای منطق دولت عمل نمی‌کنند. مانند رفتار صدام که منطق فردی داشت، رفتار صرب‌ها در یوگسلاوی که منطق نژادی داشت و رفتار طالبان، القاعده و داعش که از منطق ایدئولوژیک برخوردار هستند.

2- بازیگران غیردولتی مانند گروه‌های تروریستی.

3- قدرت‌های بزرگ که تحولات آتی نظام بین‌الملل را در راستای منافع خود نمی‌بینند.

رفتارهای ضد هژمونیک پنج ویژگی می‌توانند داشته باشند :

رفتارهای ضد قدرت مسلط، رفتارهای ضد ارزش‌ها و قواعد حاکم بر روابط بین‌الملل، رفتارهای ضد نظم اقتصادی، رفتارهای ضد امنیت بین‌المللی و عدم همکاری قدرت‌های بزرگ

رفتارهای ضد هژمون با توجه به ویژگی‌های نظام بین‌المللی موجود با واکنش‌های شدید مواجه خواهند شد. تاکنون این رفتارها موجب بروز چهار جنگ عمده در دوره پس از جنگ سرد شده‌اند: جنگ عراق 1991، جنگ یوگسلاوی، جنگ‌های افغانستان و عراق در سال‌های 2001 و 2003.

3- امنیت و ناامنی

جهان پس از جنگ سرد، در حال یافتن شکل تازه ای بود که حادثه 11 سپتامبر و پیامدهای آن و سیاست‌های نظامی‌گری آمریکا، شرایط امنیتی جدیدی را در جهان به وجود آورد. برخی معتقدند اگر 11 سپتامبر هم روی نداده بود، دستگاه صنایع نظامی ایالات متحده، بهانه‌هایی برای امنیتی کردن جهان و جنگ علیه عراق به وجود می‌آورد. در واقع، آنچه از رویداد مزبور حاصل شد، "تهدیدات نامتقارنی" بود که از جانب تحلیلگران راهبردی آمریکایی مطرح شده بود تا نقش نظامی جدیدی برای ایالات متحده در پایان جنگ سرد بیابند. بدین ترتیب، آمریکا در دوران بوش بیشتر محور نظامی را در دستور کار سیاست خارجی خود در چارچوب دکترین نظم نوین جهانی قرار داد.

در حالی که پایان جنگ سرد، از بین رفتن خطر هسته‌ای و کاهش تنش میان قدرت‌های بزرگ، تصویری از جهانی امن‌تر و باثبات‌تر را القا می‌کند، وضعیت جهانی طی سال‌های گذشته بیش از دوران چهار ساله جنگ سرد با ناامنی‌های فراگیر توأم بوده است. اینک فضای جهانی با وجود افزایش روند همکاری‌های اقتصادی، امنیتی‌تر گردیده است و مسائل امنیتی در اولویت سیاست خارجی دولت‌ها قرار گرفته است. (واعظی، 1383: 8-107)

4- یک جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی

ایالات متحده آمریکا پس از حادثه 11 سپتامبر سیاست یک جانبه‌گرایانه را به عنوان راهبرد اساسی خود انتخاب نمود و تا زمانی که سیاست یک جانبه‌گرایانه آمریکا برای دستیابی به اهداف جهانی کارآیی داشته باشد از آن بهره خواهد برد، اما اگر همانند اشغال عراق، سیاست‌های آمریکا با چالش‌های داخلی و بین‌المللی مواجه شود، به تدریج سیاستمداران آمریکایی چاره‌ای جز تعدیل سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه خود در پیش‌رو نخواهند داشت. واکنش دولت بوش در قالب حمله به افغانستان به لحاظ کیفی مبتنی بر نگرش چند جانبه‌گرایانه بود، ولی در جنگ با عراق به دلیل اینکه اهداف جهانی دولت بوش در این هنگام آشکارتر شده بود، با مخالفت افکار عمومی جهانی و برخی قدرت‌های بزرگ و سازمان ملل متحد مواجه شد که در نتیجه آن آمریکا سیاست یک جانبه‌گرایانه را اتخاذ نمود.

رویدادهای 11 سپتامبر، روابط بین‌الملل را وارد مرحله جدیدی کرده است. گروهی پاسخ به این سؤال را که ماهیت پیامدهای اصلی رویدادهای 11 سپتامبر برای نظم جهانی آتی چه می‌تواند باشد؟ در دو مقوله رده بندی می‌کنند:

پیامد اول اینکه ایالات متحده که در چهار سال اول ریاست جمهوری بوش به سیاست یک جانبه‌گرایانه روی آورده بود، به دلیل عدم توفیق به طور غیرمنتظره‌ای به تجربه کوتاه خود از یک جانبه‌گرایی پایان داده است. این امر در حالی است که در چهار سال دوم حکومت بوش و دو دوره ریاست جمهوری اوباما، روند غالب تمایل ظاهری به چندجانبه‌گرایی بوده است. (Smith, 2001: 2)

پیامد دوم که به پیامد نخست نیز ارتباط دارد، عبارت از این است که ایالات متحده به منظور مقابله با حوادث آتی و پیشگیری از آنها، تلاش خواهد نمود نفوذ خود را بر رویدادهای جهانی افزایش دهد. به طوری که نبرد علیه تروریسم، زیربنا و توجیه کننده رهبری آمریکا و سیاست خارجی آمریکا، تحت بیرق "مبارزه با جنایت علیه بشریت" با مشارکت دیگر قدرت‌ها باشد.

5- آمریکاگرایی و ضد آمریکاگرایی

رویکرد دولت‌ها به رفتارهای آمریکا پس از 11 سپتامبر را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: گروه اول دولت‌های خنثی که به دلایل مختلف سعی داشته‌اند تا خود را کنار نگه دارند. گروه دوم دولت‌های مخالفی بودند که سیاست‌ها و تلاششان در جهت عدم توفیق اهداف حداکثری آمریکا در عراق و مخالفت با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا می‌باشد. گروه سوم نیز دولت‌هایی بودند که سیاست دنباله‌روی از آمریکا را اتخاذ کردند تا به بلوک آمریکا و نهادهای بین‌المللی وابسته به آمریکا، همچون ناتو و سازمان جهانی تجارت نزدیک‌تر شوند. با این حال، دولت‌هایی که سیاست دنباله‌روی را پیشه کرده‌اند، لزوماً از حمایت افکار عمومی خود برخوردار نبوده‌اند. پس از تهاجم آمریکا به عراق تغییر عمده دیگری که در سطح جهانی شکل گرفت، شکل‌گیری ائتلافی جهانی از احساسات ضد آمریکایی بود که پیش از این از نظرها پنهان مانده بود. از منظر نویسندگان لیبرال آمریکا، مخالفت با قدرت آمریکا، حتی در زمینه قدرت نرم در مواردی چون رسانه‌ها، زبان، سبک زندگی و فناوری نیز وجود داشته است. این امر سبب تغییرات عمده‌ای در ماهیت قدرت در جهان نوین و مدرن شده است. (Smith, 2001: 1-2)

آمریکا امروزه از سیالیت و آشوب موجود در نظام جهانی که در آن احساسات ایدئولوژیکی، مذهبی، قومی به امری فراملی بدل شده دچار آسیب گردیده است. چیزی که به ویژه امپراتوری آمریکایی را آسیب پذیر می‌کند، ترکیب منحصر به فرد و تاریخی این کشور از دارایی‌ها و بدهی‌هاست. لذا، اگر ابزار قدرت آمریکا گسترده است، محدودیت‌های قدرت آمریکا نیز قابل ملاحظه است. اما ایالات متحده، برخلاف قدرت‌های پیشین، نمی‌تواند به سادگی خود را از طریق اجبار و زور و یا دولت‌های اقماری تحمیل کند. دولت‌های چالش‌گر نیز قادرند هژمون را به مبارزه طلبند و هرج و مرج در نظام بین‌الملل نیز می‌تواند به آسانی از نقش جدید بازیگران غیردولتی منتج شود. (فلاحی، 1380: 11)

نتیجه گیری

با توجه به خلاء موجود در سطح روابط بین‌الملل، هانتینگتون در صدد ارائه نظریه‌ای برآمد و موجی عظیم و توجه برانگیز را در روابط بین‌الملل پدید آورد. بحران‌های درون ساختار سیاسی و جناح‌های حکام دولت آمریکا، باعث طرح نظریه رویارویی تمدن‌ها شد. حتی به اعتقاد برژینسکی، سکولاریسم عنان گسیخته حاکم بر نیمکره غربی در درون خود نطفه ویرانی فرهنگی غرب را پروراند. آن چیزی که ابر قدرتی آمریکا را در معرض زوال و نابودی قرار می‌دهد سکولاریسم است نه رویارویی تمدن‌ها. هانتینگتون برای ترساندن اروپا و حتی هشدار به دولت‌مردان آمریکا به منظور تحکیم نظریه «دشمن فرضی» غرب را از نزدیک شدن تمدن اسلامی به تمدن کنفوسیوسی و اتحاد احتمالی این تمدن ترساند. به عقیده هانتینگتون مذهب مهمترین وجه تمایز تمدن‌ها است. در صحنه عمل و در حال حاضر نیز حق با اوست. لیکن اگر اصول مذهبی را در ورای جهان سیاست ببینیم، مذاهب آسمانی ادامه تکاملی یکدیگر بوده‌اند و همگی براین اعتقادند که انسان‌ها فرزندان یک پدر و مادرند.

ایده گفتگوی تمدن‌ها زمانی محقق می‌شود که جامعه جهانی بپذیرد که انسان معاصر با بحرانهای مشترک و مشکلات واحد روبروست و خطوط گسل برخلاف آنچه هانتینگتون به تصویر می‌کشد نه میان مذاهب و تمدن‌ها بلکه میان عدالت و ظلم، اعتدال و افراطی‌گری، آزادی و بردگی و بین مسالمت و خشونت می‌باشد. چنین نگرشی نسبت به دنیا و هستی کمک شایانی در تحقق این ایده می‌کند. از پیش شرط‌های تحقق

گفتگوی تمدن‌ها، رفتن به سمت نهادینه شدن فرهنگ تعامل و گفتگو در درون تمدن‌ها می‌باشد که تحقیقا بدون تحمل عقاید و آراء دیگران امکان پذیر نمی‌باشد. مادامی که یک ملت یاد نگرفته باشند که با گفتگو مسائل خود را در صحنه داخلی حل کنند، طبیعتاً در صحنه خارجی نیز با مشکل روبرو هستند. از دیگر لوازم می‌توان به نبود یک قدرت فائده در صحنه اشاره کرد. مادامی که قدرت‌های بزرگ در صدد سلطه جویی و بهره برداری از کشورهای ضعیف هستند و خواهان تحمیل عقاید خود بر آنها باشند، گفتگویی صورت نخواهد گرفت. به همین خاطر وجود یک نظم هژمونیک مانعی برای گفتگوی تمدن‌ها به حساب می‌آید.

نظریه گفتگو مبتنی بر برابری (گفتگو از موضع برابر) می‌باشد در حالی که نظریه رقیب، مبتنی بر تبعیض و نابرابری. بر اساس نظریه گفتگو، تنوع فرهنگی، زمینه سازی همکاری می‌باشد که همین امر زمینه ساز دوستی و همبستگی میان گروه‌های متعدد می‌باشد و راهی برای تجمیع گروه‌های متکثر در یک واحد است در حالی که در نظریه رقیب تنوع فرهنگی و تمدنی علت و بانی تصادم و نزاع تلقی می‌شود که این مسئله موجب، دشمنی و سلطه و جنگ می‌شود. در گفتگو به زمینه‌های مشترک نظر می‌شود و مستلزم تحمل و مشاوره می‌باشد در حالی که در نظریه رقیب تأکید بر خطوط تمایز، مستلزم خشونت و تهدید است.

در دوران پنجاه ساله جنگ سرد، جهان از طریق یک شکاف عظیم به دو اردوگاه شرق و غرب تقسیم شده بود. این شکاف اگر چه فاصله عمیق و خطرناکی میان دو اردوگاه به وجود آورده بود، اما قابل تشخیص بودن روندهای درونی در هر یک از دو اردوگاه و همچنین قواعد بازی میان دو ابرقدرت، این فرصت را برای تحلیل‌گران و سیاستمداران ایجاد می‌کرد که بر مبنای واقعیت‌های ملموس و قابل درک به تحلیل شرایط جهانی بپردازند. پایان جنگ سرد به یکباره و به طور غافلگیرانه این وضعیت را متحول و دگرگون ساخت و ابزارهای نظری و مفهومی موجود را به ابزارهایی ناکارآمد تبدیل کرد.

در حالی که به سادگی از فروپاشی نظم گذشته و آنچه بوده است سخن گفته می‌شود، در مورد نظم جدید و آنچه در حال رخ دادن است هنوز ابهام‌های فراوانی وجود دارد. تاکنون کوشش‌های نظری فراوانی برای تحلیل وضعیت جدید و مفهوم‌بندی عناصر آن صورت گرفته و نظریه‌های گوناگونی به منظور تبیین شرایط جدید ارائه شده است، اما این کوشش‌ها به دلیل تداوم و توسعه همزمان مجموعه‌ای از روندهای ناهمسو در جهان جدید تاکنون به نتایج مشخصی نرسیده است. بخش قابل توجهی از دلایل این ناکامی، بدون تردید، به ماهیت سیال و متغیر دوران حاضر برمی‌گردد و اینکه ما هنوز عصر دگرگونی‌ها را به پایان نبرده‌ایم و نتیجتاً از یک موضع در حال تغییر، شناسایی تغییر چندان عملی نمی‌باشد. این مسئله موجب شده است که در شرایط حاضر، شناسایی روندهای دگرگونی بیش از ارائه نظریه‌های کلان در خصوص وضعیت جدید، از اهمیت برخوردار باشد. براین اساس، با توجه به تصویر ارائه شده از وضعیت جهانی، در بررسی نظریه‌ها بعد از 11 سپتامبر تأکید بر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد: اول اینکه نظریه‌های روابط بین‌الملل علی‌رغم تکامل تدریجی همچنان دستخوش نارسایی‌هایی در پیش بینی رویدادهای آتی می‌باشند. حملات 11 سپتامبر نشان داد که نظریه‌های مزبور، ماهیتی سکولار دارند و مهمترین ضعف آنها فقدان پارادایم دینی و نیز کم توجهی به سطح تحلیل فردی و تا حدودی نادیده گرفتن پارادایم فرهنگی می‌باشد.

دوم اینکه تحولات سال‌های گذشته نشان داده که نظم نوین آمریکایی در بطن خود دکترین دیگری تحت عنوان بی‌نظمی نوین جهانی می‌پروراند که پیامد آن تغییر پارادایم سیاست خارجی آمریکا در قالب یک جانبه‌گرایی- چندجانبه‌گرایی است.

سوم اینکه تحولات سال‌های اخیر، یک رشته فرصت‌ها و محدودیت‌های تازه‌ای به وجود آورده است؛ دولت‌ها مجبور به ورود در حوزه‌هایی خواهند شد که پیشتر از آنها رویگردان بوده‌اند. کند شدن روند جهانی شدن اقتصادی و همچنین تقویت جهانی شدن فرهنگی و دینی میان جوامع مختلف به واسطه آشنایی با عقاید یکدیگر و کاهش تنش در سطوح منطقه‌ای و جهانی از دیگر پیامدهای تحولات نظام بین‌المللی در این زمان است.

با توجه به رویکردهای مطرح شده، محورهای عمده در وضعیت جدید جهانی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

1- پس از پایان جنگ سرد، تفکیک میان دو مفهوم "نظام بین‌المللی" که میدان تعامل واحدهای ملی است و مفهوم "وضعیت جهانی" که فضای کلی جهانی اعم از نظام بین‌المللی و تعاملات و روندهای فرانسازی را شامل می‌شود، ضرورت دارد.

2- گفتمان حاکم بر نظام بین‌المللی، گفتمان اقتصادی و گفتمان حاکم بر وضعیت جهانی، گفتمان امنیتی است.

3- برخلاف روندها و تعاملات درون نظامی که به دلیل رفتار عمدتاً معقول واحدهای ملی امکان درک و شناسایی آنها وجود دارد، روندها و فرآیندهای فرانسازی مسیره‌های متناقضی را طی می‌کنند. عمده‌ترین این روندها عبارتند از:

الف. در حالی که جهانی شدن فرآیند مسلط در وضعیت جهانی را شکل می‌دهد، بومی‌گرایی، محلی‌گرایی و منطقه‌گرایی نیز در حال رشد می‌باشند.

ب. در حالی که تمرکز قدرت و از بین رفتن تعارضات میان قدرت‌های بزرگ، انتظار نظم و امنیت را افزایش داده است، آسیب‌پذیری و منابع ناامنی نیز به دلیل ورود بازیگران جدید به عرصه تعاملات جهانی افزایش یافته است.

ج. در حالی که پیشرفت‌های تکنولوژیک و انقلاب ارتباطات امکان تأثیرگذاری فرهنگ مسلط جهانی را بر سایر فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها تشدید می‌کند، در عین حال همین مسئله به فرهنگ‌های غیر مسلط و خرده فرهنگ‌ها امکان تداوم حیات می‌بخشد.

د. در حالی که بنا به دلایل مختلف تصور می‌شود که حاکمیت دولت‌ها در حال فرسایش است (مسئله جهانی شدن، مداخله بشردوستانه، انقلاب ارتباطات و...)، امکان و فرصت بازیگری برای دولت‌ها همچنان به قوت خود باقی است و در برخی حوزه‌ها افزایش نیز یافته است..

منابع

- امیری، مجتبی (1374)، نظریه برخورد تمدنها و منتقدانش، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- ایکنبری، جان. جی. (1381)، تنها ابرقدرت، ترجمه عظیم فضلی‌پور، مؤسسه ابرار معاصر.

- تافلر، الوین (1370)، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر آسمان، تهران.

- تافلر، الوین و تافلر، هایدی (1376)، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، تهران، سیمرغ، چاپ سوم.

- حقیقت، سید صادق (1378)، گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، قم، انتشارات طه.

- دورانت، ویل (1376)، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ج 1

- رجایی، فرهنگ (1380)، پدیده جهانی شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، نشر آگه.

- سلیمی، حسین (1384)، نظریه‌های گوناگون در باره جهانی شدن، تهران، انتشارات سمت.

- سیف زاده، حسین (1377)، "مبادله همکارانه تمدنی و مفاهیم همدلانه فرهنگی (تامل نظری)"، کتاب گزارش همایش چپستی گفتگوی تمدن‌ها.

- قادری، علی (1377)، "جایگاه گفتگوی تمدنها در نظام سیال بین الملل"، کتاب چپستی گفتگوی تمدنها (مجموعه مقالات)، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- مشیرزاده، حمیرا (1384)، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، تهران، انتشارات سمت.
- مهاجرانی، عطاء الله (1377)، چپستی گفتگوی تمدنها (مجموعه مقالات)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- هانتینگتون، ساموئل (1373)، موج سوم در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران، انتشارات روزنه.
- هانتینگتون، ساموئل (1382)، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- امیری، مجتبی (مهر 1372)، "نظریه رویارویی تمدن‌ها از دیدگاه منتقدان"، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌گان 73 و 74.
- واعظی، محمود (پائیز 1386)، "روندها و ساختارها در وضعیت جدید جهانی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم.
- واعظی، محمود (1383)، "تحولات نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، رساله رایزن یک، وزارت امور خارجه، اداره کل آموزش.
- واعظی، محمود (شهریور 1385)، "دگردیسی بین‌المللی: باز تعریف سازمان ملل در فضای جدید جهانی" ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره ششم.
- شجاعی زند، علیرضا (1380)، "نظریه برخورد تمدن‌ها"، بازتاب اندیشه، شماره 16.
- فلاحی، علی (اسفند 1380)، "پیامدهای 11 سپتامبر بر نظریه و دیدگاه‌های موجود در روابط بین‌الملل"، معاونت سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- قراگوزلو، محمد (آذر و دی 1378)، «خطوط گسل در نظریه برخورد تمدن‌ها»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 147 و 148.
- موحدیان، رسول (فروردین 1384)، "جهانی شدن و سیاست ما: نقدی بر پارادایم و رویکرد جهانی‌سازی"، معاونت سیاست خارجی، گزارش تحلیلی مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره 99.
- هانتینگتون، ساموئل (تیر 1372)، "رویارویی تمدنها"، ترجمه مجتبی امیری، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش 69.
- Cameron, Fraser (2004), *The Future of Europe*, London, Routledge.
- Crawford Nata C., (2002), *Argument and Change in World Politics*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Huntington, Samuel P. (1998), *The Clash of Civilization and Remarking of World Order*, London, Touchstone.
- Hirst Paul and Graham Thompson (2000), "Globalization in Question", Polity.

- Jackson and Sorenson (2001), An Introduction to International Relations, Oxford, Oxford University Press.
- Mamdani, Mahmood (2001), "Good Muslim; An African Perspective", SSRC.
- Meyer, Peter Alexander s (2001), "Defend Politics against Terrorism", SSRC.
- Rbio, Luis (2001), "Terrorism and Freedom", SSRC.
- Smith, Steve (2001), "The End of the Unipolar Moment: September 11 and the Future of World Order", Foreign Policy Journal.

**International Approaches to the Clash or Dialogue of Civilizations
In the Light of the Impact of Globalization**

Ahmad Hakimipour

Ph.D. from Tajikistan National University

Abstract

With the breakdown of the Soviet Union and its collapse which interpreted as the defeat of communism and also the defeat of credibility of Western theories and aftermath the Cold War ended. Following the ideas of various political theories and in order to explain the situation changed and the new international and global change monitoring processes emerge. The analysis offered by the new situation, all of this was the starting point that the Soviet collapse meant the Western victory. Among analysis presented, two theories have attracted more attention: One theory was optimistic by Francis Fukuyama that considered future military unipolar world dominated by the liberal democracies of the West and the second theory belonged to Huntington that believed new world has achieved to a stage where no countries and policymakers, but civilization and culture makers will be as key players. Huntington's theory is that by the end of the Cold War era ideological battle ends and a new era begins as the main conflict is between civilizations. Although his theory about many important issues in the world is not responding, but for many events, such as civil war in Yugoslavia, the rise of religious fundamentalism, civil strife in Russia, business escalation between America and Japan, etc. has shown a remarkable ability.

Americans for architecture "new order" and "world leader" in the "post-Soviet" done a lot of effort and high costs were also incurred. Theories such as "new international order", "end of history" and "clash of civilizations" can be studied and analysed in this paper. The paper also discusses the global situation after the Cold War. In this study, on the one hand global trends in the post-Cold War, deals especially after September eleven and on the other side, theories to explain the situation analysis is critical.

Key words: Clash of Civilizations, Huntington, Globalization, Dialogue of Civilizations, the International System.